

فهرست

- ۱.....چکیده
- ۱.....واژگان کلیدی
- ۲.....سرآغاز
- ۲.....انسان قبل از دنیا
- ۲.....نظر علامه طباطبایی در مورد عالم ذر
- ۳.....نظر آیت الله جوادی آملی در مورد عالم ذر
- ۴.....نظر برخی محدثان در مورد عالم ذر
- ۵.....خلقت جسم مادی انسان
- ۶.....نظر علامه حسن زاده آملی در مورد تولد حضرت عیسی(ع)
- ۸.....انسان در دنیا
- ۹.....تمحض وجودی انسان
- ۱۰.....نتیجه گیری
- ۱۱.....منابع

چکیده

کمال هر انسانی به میزان شناخت او از خداوند است و این شناخت، یعنی معرفه الله، متوقف بر انسان شناسی یعنی خود شناسی است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

و در انسان شناسی وجود بعضی مباحث چون خلقت انسان از خاک یا نطفه یا آب و علم و آگاهی نسبت به بعضی مسائل تئوریک و نظری این زمینه پر اهمیت جلوه میکند.

در این زمینه سوالاتی در زمینه ی تولد حضرت عیسی «علیه السلام» پیش می آید که انشاءالله آن نیز برطرف خواهد شد.

در انسان شناسی رابطه ی انسان با سایر موجودات باید مورد بررسی قرار گیرد از جمله رابطه ی او با ملائکه، حیوانات، نباتات و جمادات. و در این زمینه باید به رابطه ی میان انسان، ملک و حیوان اهتمام تامی مبذول داشت که قرآن کریم، معصومین و علمای خود ساخته ی اسلام نیز تأکیدی خاص بر این مطلب داشته اند.

واژگان کلیدی

خدا، انسان، ملک، حیوان، تمحض وجودی، خلقت، عالم ذر، دنیا، عالم ماده، جسم مادی

بسم الله الرحمن الرحيم

تمنا و تشکر از خداوند است که ذره ذره موجودات عالم، از زمان ذر تا زمان هلاکت کل الا وجهه، مشغول به تسمیح و تقدیس و تجمیل و تهلیل و تکبیر ذات لا یزال ولم یزل او بوده اند و هستند و خواهند بود لکن لا نفقه تسبیحهم.

سپاس خداوندی را سزاست که فیضش همچون اشعه ی نوری بر اندرون خانه های به آن گشاده شده میبارد و چون در خواست کنی میدهد و چون درخواست نکنی میدهد. چون بخواهی میدهد و چون نخواهی میدهد. بدانی میدهد، ندانی میدهد. اطاعت کنی میدهد، طغیان کنی میدهد. چون براند میدهد، چون بخواند میدهد. عزیز کند میدهد، ذلیل کند میدهد و میدهد و میدهد و میدهد.

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

بر احدی پوشیده نیست که انسان شناسی یکی از مقدمات اصلی و لازم و واجب برای خدا شناسی و معرفة الله است. معرفة الله، که در بعضی آیات هدف اصلی خلقت انسان معرفی شده است و کمال هر انسانی به اندازه ی شناختی ست که از خود دارد و ملزوم این خود شناسی همان خدا شناسی ست. پس کمال هر کس به میزان شناخت او از حق تبارک و تعالی و تقدس است که لازمه ی این شناخت همان خود شناسی یا همان انسان شناسی ست.

لذا بر آن شدیم تا مقاله ای بس کوچک برای این روایت عظیم دست و پا کنیم. باشد که مقبول افتد.

غرض از کتابت این وجیزه آمادگی سطحی اذهان برای درک معارف غنی تر و والاتر در مورد خلقت و هدف آفرینش خود انسان است. این مقاله ای بس سطحی و ناکارآمد برای شناخت انسان است و فقط شاید به اندازه ی نیمچه حرفی در کلمه ی آغازین از سطر اول مقدمه ی انسان شناسی به کار رود بل اقل منه.

در این مقاله سعی شده بیشتر از دانسته های قبلی نگارنده استفاده شود فلذا کمتر از منابع استفاده شده است. چند جایی نیز از سایتها برای دسترسی آسانتر برای آیات و بعضی نظرات و بعضی احادیث.

و همینطور سعی شده از به درازا کشیده شدن بحث برای جلوگیری از ملال خاطر خواننده خودداری شود و در بسیاری از موارد اکتفا به بحث حاضر شده است.

رویکرد این مقاله بر تشویق و ترغیب خواننده بر دنباله کردن مطالب در منابع اصیل و عظیم انسان شناسی از آیات و روایات وارده و همینطور در آثار علمای بزرگی همچون علامه حسن زاده، علامه طباطبایی، آیت الله جوادی آملی، علامه طهرانی و سایر اعظم و اکابر این فن شریف و قابل توجه و پیگیری است.

فلذا از به درازا کشیدن اباحت خودداری شده و تنها به ارائه ی کدها و رمزهای کوچکی برای تشویق خواننده بر پیگیری مطالب، اکتفا شده است.

والحمد له والمنة والفضل

سر آغاز

برای انسان شناسی در قرآن میتوان چندین تقسیم بندی انجام داد و بر اساس آن شروع به کتابت کرد اما ما در اینجا بحث را به سه قسمت ذیل تقسیم بندی میکنیم:

۱- انسان قبل از دنیا و خلقت جسم مادی

۲- خلقت جسم مادی انسان

۳- انسان در دنیا

مبحث اول:

انسان قبل از دنیا و خلقت جسم مادی

از آموزه های دینی میشود دریافت که انسانها قبل از ورود به دنیا عالمی به نام «عالم ذر» را پشت سر گذاشته و سپس وارد دنیا و یا سپس با جسم مادی وارد این دنیا شده اند. که گاهی نیز عالم میثاق یا عالم الست نامیده میشود.

خداوند به هنگام آفرینش آدم، تمام فرزندان آینده او را به صورت موجودات ریز درآورد و به آنان گفت: «ألست بر بکم؟» آنان گفتند: «بلی». سپس همگی را به صلب و پشت آدم بازگردانید. آنان هنگام خطاب الهی، دارای عقل و شعور کافی بودند و سخن خدا را شنیدند و پاسخ او را گفتند. این اتفاق در عالمی به نام عالم ذر رخ داد و البته این پیمان، به این جهت از آنان گرفته شد که راههای عذر در روز رستاخیز را روی آنان ببندد.

آیاتی چند از قرآن کریم دال بر عالم ذر:

۱- واذ اخذ ربك من بنی آدم ظهورهم ذریتهم واشهدم علی انفسهم الست بر بکم قالوا بلی

۲- و اذکروا نعمة الله علیکم و میثاقه الذی واثقکم به إذ قلتم سمعنا و اطعنا و اتقوا الله إن الله علیم بذات الصدور

۳- الم اعهد الیکم یا بنی آدم لاتعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین

نظر علامه طباطبایی در مورد عالم ذر^۱:

^۱ ترجمه تفسیر المیزان/ ج ۸/ ص ۴۰۰-۴۰۴

علامه طباطبایی معتقدند این آیه ناظر به وجود و حضور جمعی انسان‌ها در حضور خدا است؛ حضوری که غیبت در آن متصور نیست، گویی همه فرزندان آدم يك جا از پشت پدران گرفته شده، گرد هم جمع آمده‌اند و در برابر خدا حضور دارند. در این حالت هر انسانی خود را حضوراً می‌یابد و یافته‌اش گواهی روشن بر وجود خدا و خداوندگاری او است، ولی قرار گرفتن انسان‌ها در گردونه زمان و تحولات جهان، آدمی را چنان مشغول و از خود بی‌خود می‌کند که از آن علم حضوری که به آفریدگار خود داشت، غافل می‌گردد.

نظر آیت الله جوادی آملی در مورد عالم ذر^۲:

بیان تمثیلی

هر چند ظاهر آیه حاکی از گفت و گویی بین خدا و انسان و گرفتن اقرار است، ولی این آیه در مقام بیان واقع نیست، بلکه مقصود صرفاً تمثیل است.

خداوند در واقع از فرزندان آدم اقرار نگرفته، بلکه مراد آن است که گویا خداوند از همه انسان‌ها اقرار گرفته است. مسئله ربوبیت خدا و عبودیت انسان به قدری روشن است که گویا همه انسان‌ها گفتند "بلی". شیوه بیان این آیه بیان تمثیلی است مانند آیه یازدهم سوره فصلت که فرمود: "سپس آهنگ آفرینش آسمان کرد و آن بخاری بود، پس از آن به زمین فرمود:

خواه یا ناخواه بیايید. آن دو گفتند: "فرمان‌پذیر آمدیم" (فصلت/۱۱) آن دو گفتند با رغبت می‌آییم، در حالی که در واقع گفت و گویی بین خدا و آسمان و زمین واقع نشده است.

پس در آیه میثاق (عالم ذر) امر و نهی لفظی نیست، بلکه در حقیقت تمثیل است.

قرآن بیان نموده که در صدد تمثیل است.

"اگر قرآن را برکوهی فرو می‌فرستادیم، یقیناً آن کوه را از بیم خدا فروتن و از هم پاشیده می‌دید و این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم؛ باشد که آنان بیندیشند". (حشر/۲۱)

در این آیه خداوند می‌فرماید که انزال قرآن بر کوه مثلی است که برای به تفکر واداشتن انسان به کار رفته است، بنابراین احتمال گفت و گوی ذکر شده در آیه میثاق، صرفاً تمثیلی است برای بیان وضوح ربوبیت خدا و عبودیت انسان. (فطرت در قرآن ص ۱۲۳-۱۲۶ و ۱۳۵)

بیان واقعی

معنای دوم که بیش تر مورد نظر است، این می‌باشد که آیه صرفاً تمثیل نیست، بلکه به لسان گفت و گو از واقعیتی سخن می‌گوید که در خارج رخ داده و واقعیت این است که خداوند با زبان دو حجت خود با انسان سخن گفته است: یکی زبان عقل (پیامبر درونی انسان) و دیگری زبان وحی از طریق انبیا (پیامبران بیرونی). این دو حجت، خدا را به انسان می‌نمایانند و ربوبیت او را بیان می‌کنند. این دو از هیچ انسانی دریغ نشده است.

^۲ سایت اسلام پدیا به نقل از کتاب فطرت در قرآن آیت الله جوادی آملی

با وجود این دو حجت، دیگر انسان نمی‌تواند ادعای فراموشی و غفلت کند.

نکته ای که از آیه به دست می‌آید، نوعی تقدم این میثاق بر زندگی انسان می‌باشد. از این رو حجت باطنی (عقل) و ظاهری (وحی) هر چند تقدم زمانی بر انسان و اعمال ارادی او ندارد، ولی بر مکلف شدن انسان حداقل تقدم رتبی دارد؛ یعنی ابتدا حجت بر عبد تمام می‌شود، سپس مکلف به تکالیف الهی می‌گردد. بنابراین مقصود آیه، گفت و گوی لفظی بین خدا و انسان نیست، بلکه اعطای دو حجت محکم الهی به انسان است.

با توجه به معنای فوق موطن و عالمی که این میثاق الهی در آن رخ داده، دنیا می‌باشد و برای هر انسانی بعد از تولد او چنین چیزی رخ می‌دهد.

بنابراین آیه میثاق هیچ دلالتی بر ازلی بودن انسان یا حتی هرگونه وجودی قبل از تولد برای آدمی ندارد، بلکه آیه یا صرفاً يك تمثیل است، نه بیان واقع و یا از واقعیت اعطای حجت باطنی و ظاهری سخن می‌گوید که مربوط به بعد از تولد انسان می‌باشد.

پس آیت الله جوادی (حفظه الله) معتقدند: اولاً عالم ذر يك واقعیت خارجی است نه واقعیت تمثیلی؛ ثانیاً عالم ذر پیش از این دنیا نیست بلکه در همین دنیا که دار تکلیف است واقع شده است. ایشان بر این نکته تاکید می‌کنند که پیمان عالم ذر به وسیله عقل که حجت درونی است و وحی که حجت بیرونی است گرفته شده است. به بیان دیگر اقرار عقل به ربوبیت خداوند از يك سو و بیانات وحی در مورد ربوبیت خداوند از سوی دیگر همان میثاق الهی و جهان ذر به شمار می‌آید.

پس بنابر نظریه ی ایشان عالم ذر عالمی است بعد از دنیا و این بحث از حیطة انسان قبل از دنیا خارج است.

برخی از محدثان^۳ نیز می‌گویند: در بعضی از احادیث آمده است: فرزندان آدم تا منتهای زمان هستی به صورت ذرات کوچکی از صلب حضرت آدم «علیه السلام» خارج شدند و همه شان دارای درک بودند و البته قادر بر سخن گفتن و تکلم. خداوند از آنان پرسید: «الست بربکم»؟ همگی پاسخ دادند. آری (بلی)... و این را مبدا خلقت انسان و قبل از ورودش به جسم قرار دادند که به نظر زیاد متقن نمیرسد.

و بنابر این نظریه عالم ذر وارد درحیطه انسان قبل از دنیا خواهد شد.

اما بخاطر پیچیدگی بحث خارج بودن از حیطة ی این مقاله ی موجز بحث انسان قبل از دنیا را ختم به همین مرحله مینماییم.

^۳ سندی بر این مطلب یافت نشد و از دانسته های قبلی نگارنده نشأت میگیرد

خلقت جسم مادی انسان

آیه های ناظر بر خلقت جسم مادی انسان:

۱- اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشرا من طين

۲- ان مثل عيسى كمثل آدم خلقه من تراب

۳- ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين

۴- بدا خلق الانسان من طين

۵- ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حما مسنون

۶- ومن آياته ان خلقكم من تراب

۷- منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى

۸- الم يك نطفة من منى يمى

۹- خلق الانسان من علق

۱۰- انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبثليه

همانطور که از آیات برمی آید گاهی ماده ی اولیه خلقت خاک و گل، گاهی آب و گاهی نیز نطفه نامیده شده است

اما در مورد خلقت انسان از خاک میتوان اشکال کرد که در هیچکدام از مراحل خلقت و شکل گیری انسان کنونی خاک نقشی ندارد. بلکه انسان از نطفه ای شکل گرفته و سپس از علقه و سپس از مضغه و سپس از استخوان و سپس از گوشت.

اولین جوابی که در مورد این اشکال به نظر میرسد این است که قرآن کریم وقتی میفرماید خلقت انسان از خاک است، منظور او خلقت انسان کنونی نیست بلکه منظور خلقت انسان ابوالبشر است. پس آیه ای که دال بر خلقت انسان از خاک است با خلقت انسان کنونی منافاتی ندارد.

اما جواب دومی نیز میتوان برای این سوال در نظر گرفت و آن اینست که نطفه حاوی بسیاری مواد مغذی و معدنیست که تمام ارگانهای بدن با تجزیه و هضم غذا آنرا ایجاد میکند، و این مواد معدنی همه از خاک تامین میشود.

پس بدینصورت میشود که خاک مواد معدنی را برای رشد گیاهان فراهم میکند، سپس انسانها از این گیاهان یا بالواسطه از گوشت حیوانات استفاده میکنند و مواد معدنی وارد بدن انسان شده و از طریق متابولیسم بدن تبدیل به نطفه میشود.

پس میتوان نتیجه گرفت که نطفه نیز بالواسطه از خاک بوده و نتیجه ی دیگر اینکه خلقت انسان کنونی نیز بالواسطه از خاک است.

در نتیجه آیه ای که اشاره به خلقت انسان از خاک دارد آیه ای مقید به خلقت آدم ابوالبشر نبوده بلکه اطلاق دارد و شامل تمامی انسانها میشود.

و اما در مورد خلقت انسان از آب میتوان گفت که یا منظور از آب، مطلقا هر مایعی است که در اینصورت میتوان گفت منظور از خلق انسان از آب، احتمالا خلق او از مایع نطفه است. که البته در اینصورت به خلقت آدم ابوالبشر اشکال وارد میشود زیرا در خلقت او نطفه نقشی نداشته است.

اما احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه منظور از آب همان مخلوط خاک و آب است که خداوند با گل حاصل از این مخلوط خلقت انسان و آدم ابوالبشر را شروع کرد که البته در این احتمال هم اشکال به خلقت انسان کنونی وارد میشود زیرا در خلقت او، گل، یعنی مخلوطی از آب و خاک نقشی ندارد.

احتمال دیگری وجود دارد این است که منظور از خلق انسان از آب، وابستگی شدید او به آب میباشد به طوریکه حدود ۷۵ درصد از بدن او از آب تشکیل میشود و مصونیت و تحمل بسیار کمی در مقابل کم آبی از خود بروز میدهد. البته این منظور از اطلاق آیات در مورد آب فهمیده میشود که قرآن کریم میفرماید: «وجعلنا حیوان کل شیء من الماء».

در اینصورت اشکالی بر این نظریه وارد نمیشود از حیث جمع کردن خلقت آدم ابوالبشر با انسان کنونی و اشکالات وارد بر دو نظریه ی قبلی اینجا دفع میشود.

آخر الامر میتوان آیات وارده در مورد خلقت انسان از آب را اینگونه توجیه کرد که احتمالا آیاتی که خلقت انسان را از آب و خاک بیان کرده اند ناظر بر خلقت آدم ابوالبشر هستند اما آیاتی که مطلقا خلقت انسان را از آب (با غرض نظر از اینکه منظور از آب هر مایعی باشد و شامل نطفه نیز بشود) بیان کرده اند هم اشاره به خلق (و نه خلقت) تمامی انسانها و وابستگی شدید آنها با آب و به آب است.

اما آیاتی نیز دال بر این هستند که خلقت انسان از نطفه شکل گرفته است.

اولین سوالی که در مورد این آیات به ذهن میرسد تنافی خلقت آدم ابوالبشر با خلقت انسان از نطفه است زیرا در خلقت ایشان نطفه هیچ نقشی نداشته است. که سوال پاسخ داده میشود به اینکه منظور از آیاتی که خلقت انسان را از نطفه بیان کرده اند، خلقت انسان کنونی از نطفه است و نه خلقت آدم ابوالبشر. و آفرینش آدم اولین از خاک یا گل بوده است.

اما اشکالی که اینجا وارد میشود چگونگی خلقت حضرت عیسی «علی نبینا و آله و علیه السلام» است که در ظاهر، خلقت ایشان (که در زمره انسان کنونی و ثانوی به حساب می آیند) نه از خاک و گل بوده و نه از نطفه.

بهترین نظریه ای که در این مبحث وارد شده است از افاضات حضرت علامه حسن زاده آملی «حفظه الله» است که این نظریه را خلاصه وار و به زبان ساده در این مقال جاری خواهیم کرد:

«هر زن و مردی که شهوتش شعله ور میشود، این قوه در او هست که در خواب میبندد که با جنس مخالف نکاح میکند و از این طریق انزال منی صورت میگیرد. خاصتا آنهایی که دارای قوه ی شهوانی قویتری هستند.

زن بالطبع به مرد و مرد نیز بالطبع به زن میل دارد و این میل باطل نیست بلکه امری غریزی است که تکوینا برای بقا نسل آدمی در وجودش قرار داده شده است.

طبع هر فردی مایل به جنس مخالف است و از همین جهت کمتر رخ میدهد که مردی یا زنی در خواب ببیند که با همجنس خود جمع شده است. نوعا مرد در خواب زن میبندد و زن در خواب مرد. و از آنجا که برای همه مهیا نیست که اسباب رفع غلیان قوه ی شهوت را در عالم طبیعت و نه در عالم رویا فراهم کند، مقام همت انسان جلوه گر میشود.

مقام همت یعنی به محض اینکه قوه ی شهوت غلیان یافت، خود نفس صورتی را در قوه ی خیال و مخیله ی خودش ایجاد میکند و با او جمع میشود که البته این مقام همت برای همه ی افراد یکسان نیست و مراتب قویتر یا ضعیفتر دارد.

در اکثر مردم این مقام همت در خواب ظهور میکند، یعنی فقط در عالم خواب میتواند صورتی ایجاد نموده و با آن نکاح کند که البته این مرتبه پایینترین مرتبه ی مقام همت است.

والبته، این امر، امر خلافی نیست. زیرا اگر شریعت اسلام ممانعت از نزدیکی زن و مرد نامحرم میکند، مرادش زن و مرد نامحرم در عالم طبیعت و ماده است نه غیر آن. پس همانطور که شریعت، نکاح زن و شوهر را که محرم هستند حرام نکرده، همچنین نکاح انسان با صورت خیالی ای که نفس ایجاد میکند را نیز حرام نکرده است.

اما انسانهایی که دارای مراتب بالاتری از مقام همت هستند، توان آن را دارند که در بیداری نیز صورتی خیالی ایجاد کنند و با آن نکاح کنند و حتی از این طریق بچه دار شوند.

اما در مورد حضرت مریم «علیها سلام» گفته اند ایشان وقتی پاکیزه بود در مسجد اقامت میکرد و عبادت مینمود و هر گاه عادت ماهیانه اش فرا میرسید به خانه ی خاله ی خود می رفت و پس از آنکه پاک میشد دوباره به مسجد باز میگشت.

در سن پانزده سالگی، روزی که برای غسل پاکیزگی ایام عادتش به ناحیه ی خاوری رفته بود، جبرئیل به صورت جوانی خوش چهره که هنوز بر صورتش موی نرسته بود و دارای موهای پیچیده و اندامی معتدل بود بر مریم ظاهر شد. (مریم/۱۷-۱۸)

در این زمان مریم گمان برد که او بشریست که قصد جمع شدن با او را دارد و چون میدانست این عمل در شریعت جایز نیست، پس از او به خداوند پناه برد: «قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا»

در این هنگام برای مریم حضور تامی با حق متعال حاصل شد و شنید که جبرئیل به او گفته است: من رسول رب تو هستم. آمده ام که به تو پسری پاک هدیه کنم، «قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا».

با این سخن مریم را از آن قبض و گرفتگی، انبساطی حاصل شد و صدرش انشراح یافت. پس هنگامی که جبرئیل در گریبان مریم دمید شهوت در او جاری شد و جسم عیسی «علیه السلام» از آبی که از مریم محقق شد و از آب متوهمی که از جبرئیل در رطوبت آن نفخ، جاری شد، خلق گردید.

از آنجا که مریم میدانست که انسان از منی مرد و زن متولد میشود، توهم کرد که این آبی که متمثل شده است از توهمش، مانند نطفه میباشد، لذا و هم او تاثیر تام نمود و بدین طریق باردار شد.^۴ «اتمام»

به نظر نگارنده، این بهترین دلیل و توجیه برای خلقت حضرت عیسی میباشد. یعنی ایشان هم از نطفه خلق شده اند، منتهی از نطفه ی متوهمی که مادر ایشان تصور نمود، و این توهم بقدری شدید بود که باعث بارداری ایشان شد. و هیچ عمل خلافی هم صورت نگرفته بود. زیرا حضرت مریم با صورت نطفه ای که خود تصور نموده بود باردار شده بود، و نه با نطفه ی مرد غریبه و نامحرم.

انسان در دنیا

«الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوه، ثم جعل من بعد قوه ضعفا و شیبه»

این آیه ی شریفه به نحوی زیبا مراحل زندگی انسان را بیان میکند بدینصورت که خداوند انسان را بر ضعف آفرید و انسان در نوزادی به شدت ضعیف است، سپس قوت در وجود انسان نهاد که اشاره به دوران جوانی دارد و سپس بعد از این قوت و نیرومندی و توان ضعف را دوباره به اعضا و جوارح و جوانح انسان باز میگرداند.

اما در این قسمت سعی داریم بیشتر به هدف زندگی انسان و چگونگی بایندی زندگی او بپردازیم و اینکه خود انسان اساسا چگونه موجودیست.

از نظر منطقی و فلسفی انسان «حیوان ناطق» است که اگر جنسش یعنی حیوان را گسترش بدهیم خواهیم داشت: انسان جسم رشدکننده و حساس و متحرک با اراده و ناطق است. یعنی هم جسم است، هم رشد کننده است، هم حساس و متحرک با اراده است و هم ناطق.

اگر فصل ناطق را کنار بگذاریم انسان از جماد تا حیوان را شامل میشود. یعنی هم جماد است از حیث جسم بودنش، هم نبات و جسم نامی است از حیث رشد کننده بودنش و هم حیوان است از حیث متحرک با اراده بودن.

خوب که توجه کنیم متوجه میشویم انسان شامل تمامی چیزهایی که در عالم ماده وجود دارد میشود یعنی جماد و نبات و حیوان و خودش که انسان باشد.

^۴ شرح مراتب طهارت/دو جلدی/ص ۶۱۶-۶۱۸

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

اما خداوند در مرتبه و بُعد دیگری، موجود دیگری، فراتر از ماده آفریده بود. و او ملک بود.

در تقابل سه ضلعی انسان، ملک و حیوان رابطه‌ی تنگاتنگی پیش می‌آید که ذکر آن در این مبحث خالی از لطف نیست.

قدری که به نظر قاصر نگارنده می‌رسد اینست که خداوند این موجودات را آفرید و در وجود هر سه گوهری مشترک قرار داد و آن گوهر اختیار بود.

اما در مقابل این گوهر مشترک، به ملک عقل داد و به حیوان شهوت. اما در وجود انسان غیر از اختیار هم عقل را قرار داد و هم شهوت را.

ملک ترکیبی شد از عقل و اختیار. حیوان ترکیبی شد از شهوت و اختیار. اما انسان ترکیبی بود از عقل و اختیار و شهوت.

ملک، عقلش بر اختیارش محیط شد و کاری جز عبادت خداوند انجام نداد.

حیوان نیز شهوتش بر اختیارش غلبه کرد و کاری جز انواع شهوترانیها انجام نداد.

اما انسان که ترکیبی از حیوان و ملک بود گاهی با احاطه‌ی عقلش به سمت ملائکه پیش رفت و چون شهوت نیز در وجودش بود و او با انتخاب عقل، بر شهوت غلبه کرده بود، به مقامی بالاتر از مقام ملائکه رسید که:

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| حمله‌ی دیگر بمیرم از بشر | تا برآرم از ملائک بال و پر |
| بار دیگر از ملک پران شوم | آنچه اندر و هم ناید آن شوم |
| بار دیگر بایدم جستن زجو | کل شیء هالک الا وجهه |
| پس عدم گردم چون ارغنون | گویدم کانا الیه راجعون |

و گاهی نیز با غلبه‌ی شهوت بر اختیارش، به سمت حیوانیت پیش رفت و حیوان گشت: «اولئک کالانعام»، بلکه چون گوهر عقل نیز در وجودش نهفته بود و او به اطفاء این شعله دست یازیده بود از حیوان نیز پست تر شد: «بل هم اضل».

تمحض (تمرکز) وجودی انسان

همه‌ی موجودات عالم تمحض وجودی خاصی دارند. برای مثال جمادات متمحض در جسمیت هستند. نباتات در زمینه رشد کردن متمحض شده‌اند. حیوانات نیز تمحض وجودیشان در زمینه انواع شهوتها از خوردن و خوابیدن و تولید مثل و... است.

لذا میبینیم سنگ که جماد است و محض در جسمیت، هیچ موجودی به سختی آن یافت نمیشود یا درخت که جزء نباتات است و محض در رشد کردن، هیچ موجودی به اندازه ی آن نمیتواند رشد کند تا جایی که بعضی درختان تا ۱۵۰ متر نیز رشد میکنند و گاهی قطرشان به ۸۳ متر میرسد! و همینطور حیوانات نیز محض در قوه ی حیوانیت و شهوترانی و خوردن و خوابیدن هستند.

اما تمحض وجودی انسان در زمینه ی دیگر نیست لذا هر قدر هم که بدن و استخوانهایش محکم باشد به اندازه ی یک سنگ خارا محکم نخواهد بود یا هر چقدر هم بتواند رشد کند باز هم به اندازه ی یک درخت معمولی نمیتواند رشد کند یا هر چقدر هم که ببرد یا بخوابد یا شامه ی قوی ای داشته باشد و یا شناگر ماهری باشد باز هم نمیتواند به اندازه ی یک پلنگ بجهد یا نمیتواند به اندازه ی یک خرس (گاها تا شش ماه) بخوابد یا شامه ای به قدرت شامه ی یک سگ داشته باشد یا مانند یک ماهی کوچک و ساده و معمولی به خوبی شنا کند.

خداوند در قرآن تمحض وجودی انسان را مشخص کرده است زمانی که فرمود: «و نفخت فیه من روحی» یا آنجا که فرمود: «اذ قال للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة».

پس تمحض وجودی انسان در خدایی شدن و یافتن کنز و گنج مخفی ایست که خداوند باشد: «صبغة الله و من احسن من الله صبغة» و «لقد کنت کنزاً مخفياً فاحببت أن اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف».

و خلیفه یعنی کسی که در پشت سر قرار میگیرد، یعنی قائم مقام. و قائم مقام باید دارای خصوصیات منوب عنه را داشته باشد. لذا انسان باید خدایی گردد و رنگ خدایی به خود بگیرد تا از ملک پران شود و شایسته ی مقام خلیفة الهی گردد و ای همان تمحض و تمرکز وجودی خاصیت که برای انسان در نظر گرفته شده است.

وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله البررة الکرام و سفائن النجاة

نتیجه

انسان موجودی چند بعدی بوده و عصاره ی تمام خلقت میباشد و همانطور که بیان کردیم دارای خصوصیات تمام موجودات عالم میباشد لذا بعضی بزرگان فرموده اند: «الانسان هو العالم الاصغر» یعنی همانا انسان همان عالم کوچکتر است.

و این توانایی قوه ای بالقوه است که در وجود انسان نهاده شده است و او برای به فعلیت رساندن این توانایی ها راهی جز به کمال رساندن این قوه ندارد و همانطور که بیان کردیم این کمال میسر نمیشود الا به طریق خودسازی برای نائل شدن به خود شناسی و سپس خداشناسی.

منابع

۱-قرآن کریم

۲-ترجمه ی تفسیر شریف المیزان/علامه طباطبایی

۳-شرح مراتب طهارت/داود صمدی آملی

۴-فطرت درقرآن/آیت الله جوادی آملی

سایتها

سایت اسلام پدیا.....www.islampedia.ir

